

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

عرض کردیم راجع به اشعثیات صحبتی بود و مخصوصاً اخیراً این بحث، گفتم از زمان صاحب جواهر یک کمی در میان فقها جدی شد به خاطر اینکه اقامه‌ی حدود را به امام واگذار کرده است. فقها در عصر غیبت این کار را نکنند، اقامه حدود نکنند. دیگر این مرحوم صاحب جواهر با دقت حمله کرد به روایت، خیلی. بعد از ایشان هم دیگر بین... مثلاً کسانی که قبل از آمدن کتاب مرحوم حاجی نوری فقه نوشتند، النور الساطع هم دارد مال مرحوم شیخ کاشف الغطاء، لکن این قدر بحث را، فقط نوشته خبر اشعثیات، این قدر بحث را مفصل ندارد. و عرض کردیم مرحوم استاد هم در مبانی تکمیل المنهاج دارند. جامع المدارک هم بعد از ایشان مرحوم آقای خوانساری دارند. بعد از این یواش یواش یک استاندارد علم حوزه ما واقع شد که این حدیث را قبول نکنیم یا حدیث را قبول نکنیم. که می‌گوید چهار تا منصب امام، یکی اش هم اقامه‌ی حدود است که این باید دست امام باشد. البته آقای خویی جواب دادند که این ممکن است اولاً سندش را قبول نکرده، متنش را یعنی قبولش نکرده‌اند. فرمودند چون در کتاب اشعثیات، در کتاب تفسیر آمده، تفسیر هم نجاشی... ایشان از راه دیگر غیر از راه جواهر در آنجا موجود نیست. ایشان از این راه وارد شدند.

یکی از حضار: در مورد قرعه هم یک روایت داریم که باید...

آیت الله مددی: الآن در ذهنم نیست، قرعه نیست، نه فیء است، فیء در آن دارد. فیء خب برای امام است، تقسیم... فیء آن چیزی بود که مثل فدک، خودشان ایمان بیاورند؛ این را فیء می‌گفتند.

این بحث فیء را دقت بکنید، این هم حالا ایشان گفت دیگر ما نمی‌خواستیم وارد بشویم. یکی از احادیث صحیحیه ما که خیلی هم صحیح است، بزرگان نقل کرده‌اند إِنْمَا الْخُمْسُ فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً. اینکه یکی از مشکلات است. شاید هفت هشت تا جواب داده‌اند آقایان در این کتاب خمس. هفت هشت تا جواب؛ چون سندش صحیح است، عبدالله بن سنان سندش صحیح است. جواب‌های عجیب و غریبی داده‌اند. من مختصر می‌گویم حالا فایده‌ای است. این اشتباه شده است. دارد، این چون یک متنش این است، یک متن دیگر همین حدیث همین است. این ببینید بحث این بوده غنائم درش تخمیس می‌شود. بحثی که بین اهل سنت مطرح شد، فیء هم تخمیس می‌شود یا نه دقت کنید؟

یکی از حضار: یعنی ناظر به فیء بوده استاد؟

آیت الله مددی: دارد در یک روایت: أَمَّا الْفِيءُ فَكُلُّهُ لِلرَّسُولِ، همین روایت دارد، در یک متن دیگرش این را دارد. روشن شد؟ اصلاً این آقایان توجه، خیلی آقایان بحث کردند که این روایت را چه کارش بکنند. به قول بعضی شان اصح حدیث در باب خمس. و حتی مثلاً در غنائم گفتند مثل ارباح مکاسب را شامل نمی شود. یکی از مشکلات روایت ما همین است که إِنَّمَا الْخُمْسُ فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً، که این را چه کار بکنند.

عرض کردیم اگر در بیاورند، متن روایت عبدالله بن سنان متون مختلف دارد. یک فتوایی بوده بین عده ای از علمای اهل سنت که فیء هم چون ظاهر آیه مبارکه مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ... فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى عرض کردم همان شش تا سهمی که در باب خمس است در باب فیء هم هست. فقط فرقی این است، در باب خمس فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ یعنی فَأَنَّ خُمُسَهُ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ. یک «لله» را وسط آورده است. آنجا دارد مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ... فَلِلنَّبِيِّ... فَلِلرَّسُولِ آیه مبارکه... دیگر وسط، اسم الله را نیاورده است. کلاً لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَ... الْأَيَّامِ وَالْمَسَاكِينِ. شش تا مثل آن است، یک در تغییر لفظی دارد.

آن وقت این در بحثی بود بین اهل سنت که فیء هم يُخَمَّسُ. فیء هم تقسیم، تخمیس بشود. در مقابل، هم شیعه اعتقادش این بود، هم عده ای از اهل سنت که فیء تخمیس نمی شود. فیء خاص رسول الله است و لذا به حضرت زهرا دادند. اصلاً فیء تخمیس نمی شود. این بحثی است در بین اهل سنت که فیء يُخَمَّسُ یا نه.

آن وقت این متن روایت عبدالله بن سنان را بیاورید، در بعضی از متونش این است. این روایت صحیح است الآن، لکن در بعضی از متونش این است: إِنَّمَا الْخُمْسُ فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً وَالْفِيءُ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ. یک متن فقط إِنَّمَا الْخُمْسُ فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً؛ این هم صحیح است. این ها خیال کرده اند که این روایت ارباح مکاسب را، نه این روایت در مقابل فیء است اصلاً. توجه نشده است. این قدر بحث کردند راجع به این روایت. صحیحش این است که این روایت اصولاً در مقابل فیء است. این اشتباه شده است. روشن شد؟ این روایت عبدالله بن سنان، غنائم در مقابل فیء است.

یکی از حضار: در تهذیب آمده است.

آیت الله مددی: ها تهذیب، می خواهید بخوانید انما الخمس فی الغنائم الخاصة بخوانید سندش را هم بخوانید این دو سه تا متن دارد

نه یک متن این متن صحیح است به قول یکی از آقایان به من می گفت این اصح الروایة فی الباب چه کارش می کنید در باب خمس؟

.....
خوب این جوابش خیلی چون یکی از معضلات است ، می گویم هفت ، هشت جواب تا حالا من دیدم آقایان دادند خیلی جواب های متعدد سعی کردند بدهند و ظاهرا دور از آبادی است ، جواب صحیحش این است اصلا این روایت ناظر به ارباب مکاسب و اینها نیست به چیزهای دیگر نیست ، این فقط ناظر به فیه است ، چون عده ای از اهل سنت فیه را تخمیس می کردند امام می فرماید آنکه تخمیس می شود فقط فیه است .

یکی از حضار: شأن نزولش آقا چیست ؟

آیت الله مددی: شأن نزولش آیه آن دو تا آیه است آن در سوره انفال است ، آن در سوره جن

یکی از حضار: نه غنائم

آیت الله مددی: غنائم در باب غنائم جنگ ، غنائم در باب غنائم جنگ است چون راه منحصر به فرد بود اما عام است ، قرطبی در تفسیر می گوید غنائم کل ما یفید الرجل ، خوب این را قرطبی می گوید لکن قام الاجماع علی تخصیصها بغنائم دار الحرب اجماع به چه درد می خورد وقتی آیه مبارکه ، مگر اجماع به درد آیه مبارکه می خورد ؟ شما تفسیر قرطبی را بیاورید آن وقت می گوید ایشان اصلا ذکر می کند اینکه من می روم سفر می روم برای اینکه غنیمت گیرم بیاید با اینکه جنگی نبوده است .

علی ای حال عرض کردیم غنائم قبل از اسلام بود اصلا با اینکه غنائم باید یک مقدارش مالیات داده بشود در غنائمی که در جنگ ها به دست می آوردند لکن قبل از اسلام تربیع بود ، ۲۵ درصد بود در اسلام تخمیس شد ۲۰ درصد شد در جاهای دیگر هم جنگ که می کردند ۲۵ درصد را به حاکم می دادند رئیس عشیره می دادند و این هم که ما داریم چون ما داریم دنباله اش داریم اینها هم در جاهلیت بود ها اشتباه نشود این در جاهلیت این بود که یک عده از اموال را هم اضافه ی بر خمس در ربع غنائم یک عده از اموال هم در جنگ به حاکم می دادند یک شعر عربی خواندم برای شما چند بار در همین درس خواندم لک الارباع منها والصفایا وحکمک و النشیة والفضول پنج تا برای حاکم بود رئیس عشیره بود در جنگ این ربطی به مالیات نداشت ، مالیات را از دکان ها و از زراعت و اینها می گرفتند این برای غنائم بود و عرض کردم در میان عرب جاهلی هم خمس ربعی را که می گرفتند ۲۵ درصد خاص خاندان سلطنتی بود حاکم بود این بیت المال نبود اینکه الان نوشتند خمس بیت المال اشتباه است اصلا ، هیچ وقت خمس جزو بیت المال نبود اینکه نوشتند عثمان در فتح آفریقا خمسش را داد به مروان که برایش اشکال کردند چون این جزو بیت المال نبود اصلا بیت المال خراجی بود که از عراق می آمد زمان عمر و زکواتی که جمع می کردند این بیت المال بود .

.....
خمس که ربع بود در میان عرب جاهلی به خاندان سلطنتی یعنی حاکم و بچه‌هاش و پسرهایش و این خاندان خودش همین که ما داریم به خاندان رسالت ، نبوت برای اینکه خاندان حاکم دست درازی به بیت المال نکنند از این راه ، آن وقت در اینجا پنج تا چیز را می‌گوید برای حاکم است ، لک الارباع یکی ربع بود ۲۵ درصد ، صفایا ، صفایا ما هم داریم برای امام است ما هم داریم تصادفا ، صفایا صفوت یعنی برگزیده یک چیزی که خیلی گرانبها بود این را به حاکم می‌دادند چون قابل تقسیم نبود ، مثلاً سه هزار نفر جنگنده شرکت کرده بودند فرض کنید یک درو یا قوت گرانبهائی بود خوب بخواهند این را به پنج هزار قسمت تقسیم کنند از بین می‌رفت دیگر چیزی که قابل تقسیم نبود این را می‌گفتند صفایا ، قابل تقسیم نبود این را هم می‌دادند به رئیس عشیره ، شیخ عشیره ، لک الارباع منها و الصفایا و حکمک .

حکمک اصطلاحاً این بود اگر حاکم گفت این اسب برای من حکم می‌کرد هرچه برای من این هم برای او می‌شد ، مثل آن تقسیم گربه به قول آقایان گفت این برای من آن هم برای او می‌شد . والنشیطة نشیطة در اصطلاح یعنی گم شده است یعنی ضاله در لغت عرب نشیطة یعنی گمشده یعنی وقتی غنائم را می‌آوردند در عشیره‌ی خودشان تقسیم بکنند بعد می‌دیدند دو تا شتر در کوه‌ها جزو غنائم بوده در کوه‌ها گم شده بود این را هم می‌آوردند خوب نمی‌شد که پنج هزار قسمتش بکنند شتر را این را می‌دادند به حاکم این هم با سهم حاکم بود.

والفضول ، فضول عبارت از این بود وقتی که تقسیم می‌کردند ممکن بود یک فرشی زیاد بیاید قابل تقسیم به عدد جنگنده‌ها نبود ، رزمنده‌ها نبود ، تقسیم به عدد نیروهای رزمنده نبود این را هم می‌دادند به حاکم ، این در عرب جاهلی این پنج تا چیز سهم حاکم بود لک الارباع منها و الصفایا و حکمک

یکی از حضار : این آخری چه فرق داشته مثلاً فرش را با آن چیزی که قبال

آیت الله مددی : این در تقسیم زیاد می‌آمده مثلاً تقسیم می‌کردند یک فرش زیاد می‌آمد فضول زیادی

یکی از حضار : فرش قیمتی ممکن است نباشد

آیت الله مددی : حالا فرش قیمتی می‌شد صفایا ، فرش عادی بود اما زیاد آمد فرش مستعملی هم بود در تقسیم واقع نشد ، این را هم می‌دادند به حاکم لک الارباع منها شعر قشنگی است تمام قسمت بندی که به حاکم در جنگ داده می‌شد این است و این شعر همه را جمع کرده است لک الارباع منها و الصفایا و حکمک والنشیطة والفضول .

حالا به هر حال از بحث خارج شدیم آن روایت عبد الله بن سنان شما اگر نگاه کنید یک متش هست و اما الفیء فلرسول الله خاصة، خالصة یعنی چه یعنی فیء تخمیس نمی شود آن را که تخمیس می شود فقط غنائم است چون عده ای از اهل سنت گفتند فیء هم تخمیس می شود مثل فدک،

یکی از حضار: یعنی بین رزمندگان تقسیم بشود؟

آیت الله مددی: ها پنج قسمت بشود یک قسمتش برای رسول الله بشود،

یکی از حضار: بقیه اش به آنها برسد

آیت الله مددی: ها شش قسمت می شود یعنی یک پنجمش خمسش این برای رسول الله بشود بقیه به آنها، اما در روایات ما دارد که نه آن که تخمیس می شود خصوص غنائم است، اما آن که خود ده تسلیم می شود فیء کله لرسول الله آن دیگر تخمیس نمی شود، آن کله، معلوم شد، این حدیثی که الان یکی از مشکلات حدیث ما در باب خمس است به قول بعضی از فضلاء به من می گفتند اصح حدیث فی باب الخمس این مشکل نیست حل شد مشکلتش اینقدر جواب دادند آقایان جواب های عجیب و غریب دادند احتیاج به آن جواب ها نیست بلکه یکی ناقص نقل کرده یکی را کامل تر نقل کرده است.

معلوم است خمس در غنائم در مقابل فیء است حالا این معنایش این نیست پس در ارباب مکاسب ما نداریم. چرا آقایان در ارباب مکاسب خمس دادند؟ اصلاً این روایت ناظر به این معنا نیست. این ناظر بین فیء و خمس است، بین فیء و غنیمت. چون هر دو در جنگ هستند دیگر. در فیء کُلُّهُ لِلرَّسُولِ اللَّهِ، در غنیمت خُمُسُهُ لِلرَّسُولِ اللَّهِ

یکی از حضار: حصرش اضافی است؟

آیت الله مددی: حصرش اضافی است، واضح است. روشن شد؟ این هم حالا به یک مناسبت خارج شدیم از بحث.

به هر حال بحث ما در اشعثیات بود، یک مقدار بحثش را کردیم. این هست، این نکته را خوب دقت کنید. ما این که آقای خوئی اشکال کردند، حالا اشکالشان وارد نیست، توضیحش را دادیم که اشکالشان، مرحوم آقای خوانساری هم جواب دادند، جواب آقای خوانساری هم دقیق نیست که، سرش هم این است که آقایان خیلی روی حدیث کار نکردند مستقلاً. سرش این است.

عرض کردیم اشکال کار سر این است، مرحوم نجاشی کتاب اسماعیل را که نقل کرده، کتاب تفسیر در آن نیست. اما کتاب پسرش، موسی، را که نقل کرده تفسیر درش هست. لذا یکی از مشکلات دیگر هم حل شد. گفتند این آقا گفته یک تفسیر، کتاب، خود حتی همین ابن عدی گفته در حدود هزار حدیث است. الآن اشعثیاتی که مرحوم آقای بروجردی چاپ کردند ۱۶۵۱ حدیث است. اینها برای پسرش است. خلط شده بین این دو تا، جمع شده بین این دو تا. این مشکل هم حل شد. روشن شد؟ ما خیلی از مشکلات را در اینجا حلش کردیم.

اما گذشتگان ما، سابقه از اوایلی که این کتاب نقل شد، یک چیزی هست. بعداً هم که حتی عده‌ای مثل نوادر مرحوم راوندی نقل کردند، بعدش هم نسبتش با سکونی عموم و خصوص من وجه است. گاهی سکونی دارد، همین جا سکونی دارد، اشعثیات نیست. گاهی اشعثیات دارد، سکونی نیست. و عرض کردیم هر دو کتاب در اختیار صاحب دعائم بوده است. یکی از راه‌های بسیار خوب برای شناختن مطلب، دعائم است. این عبارت که *إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى الْإِمَامِ* در اشعثیات هست، در سکونی نیست. در روایت سکونی نداریم. ما می‌گوییم در سکونی نیست یعنی سکونی که الآن دست ما هست. چون مشکل کار چیست؟ سکونی را اصحاب ما گزینشی نقل کرده‌اند.

مثلاً کلینی یک چیزی از سکونی نقل می‌کند، صدوق نقل نمی‌کند. صدوق نقل می‌کند، کلینی نقل نمی‌کند.

یکی از حضار: شواهد برایشان نبوده قبول بکنند؟

آیت الله مددی: دیگر عرض کردم نکته‌های خاصش را عرض کردم. شیخ طوسی حرف خوبی می‌زند. می‌گوید اینها حدیثی را از سکونی نقل کردند که روایت مخالف نداشته باشد و قولی هم از اصحاب مخالف نباشد.

یکی از حضار: اجماعی باشد.

آیت الله مددی: دیگر معلوم شد. یعنی سکونی را مطلقاً نقل نکرده‌اند.

یکی از حضار: خود صدوق هم که تصریح می‌کند.

آیت الله مددی: بله، می‌گوید و این حدیث سکونی است، *لَا أَعْتَمِدُ عَلَيْهِ*. در فقیه دارد.

یکی از حضار: ینفرد السکونی بروایته

آیت الله مددی: بله، قبول نمی‌کند ایشان. لکن جای دیگر قبول کرده، نقل می‌کند. دقت کردید؟ این نکته را خوب دقت کنید.

و عرض کردیم چرا این کار شد؟ این نکته این نیست. ما نظر ما با نظر شیخ فرق می‌کند. نکته چه بود به نظر ما؟ خوب دقت کنید، این‌ها از ظرافت‌های حدیث‌شناسی و تاریخ حدیث ماست. مطالبی است که اگر شما ده سال هم کار کنید شاید به این زودی به آن نرسید. ما داریم در خلال یک ساعت به شما می‌گوییم. این نکته چه بود؟ روایت ما نداشتیم، قول هم نداشتیم. اصحاب قمی ما احتراز داشتند که طبق اصل عملی عمل نکنند. می‌خواستند در هر مسئله‌ای روایت باشد. چون اگر به روایت مراجعه نمی‌کردند، به قیاس اهل سنت مبتلا می‌شدند. به رأی و قیاس اهل سنت مبتلا می‌شدند. دیدند خب حالا نصی هست. این مبنا بین اهل سنت هم هست. اگر در مسئله‌ای - لذا این مسئله معروفی اهل سنت است، ما نداریم اصلاً - اگر قیاس یک چیزی بگوید، حدیث ضعیف چیز دیگری بگوید، دقت کردید؟ عده‌ای‌شان می‌گویند قیاس را قبول می‌کنیم، عده‌ای‌شان می‌گویند حدیث ضعیف را قبول می‌کنیم، روشن شد؟

در قم این احادیث را قبول کردند. چرا؟ چون نه روایت معارض داشت و نه قول. اصحاب ما هم، مخصوصاً اصحاب قمی ما، زیربنای فکری‌شان حدیثی بود تماماً. شیخ طوسی که آمد کم کم اصول را هم داخل کرد دیگر، مباحث اصولی و فقهی را هم داخل کرد. ابن ادریس که آمد دیگر بیشتر داخل کرد. نتیجه چه شد؟ رجوع به اصول عملیه سهل شد. این نتیجه‌اش این شد. الآن بنای اصحاب ما چیست؟ اگر روایت نداشته باشیم، به قول هم نگاه نمی‌کنیم. اصل عملی ما را چه می‌کند؟ به حدیث ضعیف مراجعه نمی‌کنیم. روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟

از این که تدریجاً حدیث سکونی طرح شد، روشن شد؟ دیگر عمل کردن به اصل عملی قبض رفت. در قم قبیح بود. وقتی یک روایت هست، حالا ضعیف باشد... دارم روشن می‌کنم مطلب را، چه می‌خواهم بگویم. می‌گفتند به حدیث عمل می‌کنیم.

یکی از حضار: در مورد فقه آیت‌الله خویی زیاد فقه کارخانه‌ای که می‌گویند...

آیت‌الله مددی: بله حالا... البته آیت‌الله خویی سکونی را قبول کردند به خاطر اینکه گفتند شیخ گفته ایشان ثقة است و نوفلی هم چون زیاد از او نقل کرده، به ملازمه آن هم توثیقش کرده‌اند. مرحوم آیت‌الله خویی سکونی را قبول دارند. اما ما عرض کردیم شیخ طوسی همچین حرفی نزده و این مطلبی که ایشان نقل فرمودند خلاف واقع است.

این است که اصحاب ما، مثلاً علامه، به روایت سکونی عمل نمی‌کند. دیگر مشکل نبود، روشن شد؟ چون قبل از علامه، راه را ابن ادریس باز کرد. قبل از آن هم مرحوم سید مرتضی گفت آقا من به خبر صحیح هم عمل نمی‌کنم، صحیح اعلائی درجه یک هم عمل نمی‌کنم. اصلاً خبر را ریختند دور، کلاً. به تلقی اصحاب و این‌ها.

دقت کردید چه شد؟ معلوم شد؟ فرهنگ شیعه چطور عوض شد؟ من تاریخش را هم به شما عرض کردم. ما فرهنگ اولیه‌ی ما کوفه بود. کوفه خیلی حدیث متخالف بود. این که به امام صادق روایت می‌گویند آقا حدیث شما مختلف است، مختلف است، این زمان امام صادق و امام باقر نبود همچین چیزی. من تاریخ تولد تعارض، تاریخ، این حدیث بعد به قم آمد، زمان حضرت رضا یا اواخر حضرت رضا توسط ابراهیم بن هاشم. آقایان قمی‌ها هم عده‌ای رفتند کوفه مثل احمد اشعری؛ عده‌ی زیادی از قم رفتند. خود سهل بن زیاد مال تهران است، رفت کوفه حدیث تحمل کرد. یک عده‌ای هم از کوفه آمدند مثل ابراهیم بن هاشم، مثل محمد برقی، پدر برقی‌ها، مثل همین ابو سمینه که می‌گویند کذاب بوده؛ ایشان هم از کوفه آمده به قم. پس احادیث آمد به قم. در قم در قرن سوم این‌ها نوشته شد، در قرن چهارم تنقیح شد.

من همیشه عرض کردم میراث حدیثی شیعه، قم است. قم یک شهر شیعه‌نشین بود، روی حدیث کار کردند. اگر هم حدیث نبود، یک حدیث ضعیفی هم پیدا می‌کردند، به آن عمل می‌کردند. بهتر این بود که به طبق نظر عقلی خودشان، به اصطلاح ما اصول عملیه، مراجعه کنند. بالاخره یک حدیثی هست دیگر. به این مراجعه می‌کردند. روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟

شیخ طوسی آمد بغداد. در بغداد بحث حجیت و اصول عملیه مطرح بود کاملاً. کم کم بحث حجیت را پیش کشید. ابن ادریس و امثال ابن ادریس دیگر رفتند در اصول و گفتند اشکال ندارد. دیگر به دنبال خبر سکونی نرفتند، دنبال خبر زراره هم نرفتند چه برسد به سکونی. طرح خبر برایشان خیلی آسان شد. علامه هم صاف گفت خبر سکونی را قبول ندارم چون سنی است. چون علامه موثق را قبول ندارد. بعد از علامه هم دیگر گیرودار شیعه شروع شد. صاحب مدارک هم قبول ندارد، صاحب معالم هم قبول ندارد. دقت کردید؟ عده‌ای بعد از علامه... این وضع شیعه را من دارم برایتان بیان می‌کنم. این خیلی مهم است تاریخ.

به هر حال رجوع به اصول عملی سهل شد. آن قبح اولیه‌اش رفت، آن قبح اولیه در قم بود. الآن زمان ما رجوع به اصول عملی خیلی راحت است. اگر گفتند این خبر ضعیف است، طرحش می‌کنند و به اصول عملی مراجعه می‌کنند. خیلی راحت است. الآن زمان ما رجوع به اصول عملی در مقابل خبر ضعیف خیلی راحت شده است. این معلوم شد از کجا این تغییر پیدا شد؟ تدریجاً پیدا شد.

ما اعتقادمان این است که شیخ که این را تحریر فرمودند، ایشان فرمودند لما روی عن الصادق، این درست نیست مطلب شیخ. نکته‌ی تاریخی‌اش این بود که من عرض کردم. شیخ نمی‌دانست که بعد چه خواهد شد. خیال کرد لما روی... نه، نکته‌اش این بود، آقایان قمی‌ها نمی‌خواستند به قواعد برگردند، به اصول عملیه. حتی عرض کردم این را آقای بروجردی دارند و ما در بحث طلاق گفتیم حق با ایشان است.

ایشان می گفت یکی از معانی قیاس و رأی و این ها، رجوع به عمومات و اطلاقات است. یعنی اصحاب ائمه این قدر چیز بودند که حتی رجوع به عمومات را هم یک نوع قیاس می دانستند. ما در این بحثی که عبدالله بن بکیر قائل به رأی بوده، آنجا توضیح دادیم حق با همین ایشان است. چون این ها آمدند اشکال کردند. آقا می گوید که به عبدالله بن بکیر گفتم راجع به زن و طلاق و این ها، گفت که این طور. گفتم هذا فيه رواية؟ قال: لا، لكن رأی رأیته، این در ترجمه ی عبدالله بن بکیر هست. می گوید: فترکته. ما توضیح دادیم رأی نیست، یک عموم است. حق هم با عبدالله بن بکیر بدبخت است. مراجعه به آن اشکال نداشته است. آقای بروجرودی که این ها یک نوع مراجعه به اطلاقات و عمومات هم قبول نمی کردند، حق با ایشان است با آقای بروجرودی. ما مثالش را هم زدیم. آن رأی که به عبدالله بن بکیر نسبت دادند، رجوع به عموم یا اطلاق است و حق هم با ابن بکیر است؛ ردش کردند. ابن بکیر بیچاره نیست که ما بعد از ۱۲۰۰-۱۳۰۰ سال داریم از او دفاع می کنیم.

یکی از حضار: یونس هم به خاطر همین از او انتقاد می کردند...

آیت الله مددی: یونس هم متهم به رأی است. چرا متهم به رأی است؟ یونس متهم به رأی، احتمالاً این نیست، نه. شاید هم کمی، بله. آخر می گویند ملا نصرالدین می گفت: هر چه می دزدند در شهر به اسم من تمام می شود. بعداً گفتند هر کسی چیزی از او گم می شد، در خانه ی من پیدا می شد. ایشان یک مقداری هم دارد. یونس انصافاً، انصافاً یونس بن عبدالرحمن اگر متهم است، عرض کردیم در باب زکات فطره نگاه کنید، همه روایات ما معین کردند چهار چیز. قوت غالب مال یونس بن عبدالرحمن است. خب این را رأی می دانستند. وقتی روایت چهار چیز را آورده است، روایت یونس عن بعض اصحابنا فلان عن ابی عبد الله که قوت غالب الان آقایان خیال کردند آقایان بیشتر فتوا دادند که قوت غالب این قوت غالب اصلاً در روایت نیست برای روایت یونس است.

یکی از حضار: صحیح زرارہ مِمَّا یَقْضُونَ عَلٰی عِیَالِهِمْ را داریم، در صحیح زرارہ هست به عنوان یک سند که لا اقل آیت الله خویی

آیت الله مددی: حالا یقضون قوت غالب نداریم کم داریم بعد هم یقلون هم به همان خرما و این ها، چهار چیزی که معین شده، برمی گردد. لذا خود من بیشتر احتیاط کردم به همان چهار چیز باشد، به این روایت یونس عمل نکردم.

قمی ها که به روایت یونس عمل نکردند، یعنی یک جایی اینجا به رأی می خورد. انصافاً نسبت هایشان خیلی پرت و پلا نیست. حالا نسبت ابن الولید به یونس، کمی اشکالات ابن الولید به یونس یک جاهایی آدم حس می کند یک جوری است. نمی خواهم دیگر موارد دیگرش را بگویم. وارد این بحث نمی خواهم بشوم. این ها را توضیحاتش را دادیم در محل خودش. دقت می فرمایید؟

اما عبدالله بن بکیر، این رأی که از او نقل کردم، ما مفصل، چون بحث طلاق یکی از بحث‌های بسیار مشکل فقه ماست اصلاً. حتی صدوق مخالف با مشهور است. دیگر حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم. آنجا مفصل ما متعرض شدیم که بیچاره عبدالله، با اینکه عبدالله بن بکیر فطحی است، من نمی‌خواهم حالا او را کذا کنم، اما حق با اوست، اخذ به عموم کرده است. این را آقای بروجردی دارند که قدما حتی اخذ به عموم، اخذ به اطلاق را نوعی قیاس می‌دانستند، و اجازه نمی‌دادند. دقت می‌فرمایید چه عرض می‌کنم؟ حالا به هر حال روشن شد؟ پس این که ایشان شیخ طوسی خیال کرد اگر روایت نبود، قول مخالف نبود، به کتاب سکونی عمل می‌کردند، به دلیل لما روی عن الصادق، نه، لما روی عن الصادق نبود شیخنا.

یکی از حضار: کجا آقای بروجردی فرمودند؟ در جامع الاحادیث کجا دارند؟

آیت الله مددی: در جامع الاحادیث نیست، در این بحث‌های فقهی‌شان دارند. به یک مناسبت یا اصولی. حالا نمی‌دانم کجاست. دارند که به قواعد عامه مراجعه می‌کردند و آن را یک نوع رأی می‌دانستند. دقت کردید آقا چه عرض می‌کنم؟ تحلیل بنده این است. و سر این که شیعه عوض شد هم همین است. روشن شد؟ این را در قم می‌گفتند خبر ضعیف باشد بهتر از این است که به قواعد مراجعه کنیم. اما الآن می‌دانید اگر خبر ضعیف شد، خیلی راحت به قواعد مراجعه می‌کنند.

یکی از حضار: آقا این بیشتر در فقه آقای خویی و منطقاً ظاهر است.

آیت الله مددی: نه قبل از آقای خویی، نه خب مدارک هم همین کار را می‌کند. مدارک هم عمل نمی‌کند به خبر سکونی. آیت الله خویی که عمل می‌کنند به خبر سکونی، حجت می‌دانند. علامه عمل نمی‌کند. اول کسی که [رد کرد]... البته شیخ صدوق هم یک جا گفته، جای دیگر عمل کرده است. ابن ادریس هم دارد. لکن کسی که دیگر صریحاً وارد شد، مرحوم علامه بود که اصلاً به خبر سکونی عمل نمی‌کرد. هیچ‌جا عمل نمی‌کند به خبر سکونی. روشن شد؟

چرا؟ چون رجوع به قواعد و اصول عادی شد. قبح آن کار شکسته شد. نه آن لما روی عن الصادق که من، ما این‌ها را توضیحات کافی دادیم. مرحوم شیخ متأسفانه این به اصطلاح چون محدود به همان زمان خودش است، شرایط بغداد و حاکم بر بغداد، ما این را توضیحات کافی عرض کردیم.

به هر حال باز برگردیم به حرف خودمان. آن چه که ما الآن داریم از کتاب سکونی در میان کلمات اصحاب، گزینشی است. بین اشعثیات و کتاب سکونی هم همین طور است. دقت کردید؟ حالا در این کتاب نوادر، محقق کتاب، شنیدم نوشته است این نوادر همان کتاب

اشعثیات است. لکن توسط سید فضل الله راوندی که شیعه است، از یک راوی سنی - یک بغدادی هم احتمالاً سنی است - از سهل نوبختی، سهل دیباجی، او هم شیعه است، نسخه شیعی نقل کرده است. نوشته‌اند در کتاب نوادر، یک ششم آن در اشعثیات نیست. خیلی عجیب است. این آمار اگر راست باشد خیلی عجیب است. شنیدم محقق این کتاب نوشته است. من اعتماداً بر ایشان، یک ششم آن در کتاب اشعثیات نیست. خیلی گزینشی با کتاب اشعثیات برخورد شده است؛ این اگر باشد که یک ششمش در اشعثیات فعلی موجود نیست لکن در نوادر موجود بوده است.

یکی از حضار: سهل دیباجی از نوبختی بوده؟

آیت الله مددی: دیباجی ربطی به نوبختی ندارد اصلاً.

و من برای این که باز مطلب کمی روشن تر بشود، مثلاً همین حدیثی که ما الآن داریم در باب همین نصف مهر، این در سکونی هست، در اشعثیات نیست. لکن گفتیم این مشکل ندارد. به هر حال در خود سکونی هم چیز است دیگر، یعنی گزینشی است. در کافی هست، در کتاب فقیه نیست، همین روایت سکونی. الآن در کتاب سکونی هست، در اشعثیات نیست.

حالا من برای این که یک مطلب کمی روشن تر بشود، یک مثال دیگر هم می‌زنم. کمی از بحث خارج شدیم، می‌گوییم خوب خارج بشویم. ببینید در همین بحث مهور که من خواندیم، که خدمتان خواندیم، همان باب حالا چند بود، ۲۱ بود، ۲۷ بود، ۲۸ بود، باب در این کتاب جامع الاحادیث، بله. آن بابی که بود، بعد در باب هجدهم همین مهور، در همین باب، در همین باب، بله، در باب هجدهمش ببینید یک روایتی دارد مرحوم شیخ طوسی از تهذیب نقل می‌کند. خوب دقت کنید. جلد ۲۶، باب هجده، حدیث اول.

ببینید شیخ طوسی از محمد بن علی بن محبوب که شرحش را دادیم نوادر ضعاف دارد این را مثلاً، این حدیث اینجا را حتی مرحوم کلینی نقل نکرده است. صدوق هم نقل نکرده است. شیخ طوسی از این کتاب نوادر، عرض کردیم نوادر، ضعیف بوده اصلاً، یعنی مؤلف کتاب ضعیف، خودش مؤلف کتاب از بزرگان است، احادیث شاذ را جمع کرده است. ایشان از کتاب احمد برقی از نوفلی، این احمد برقی عرض کردم، ما از نوفلی، کسی که معروف است، ابراهیم بن هاشم است. این ظاهراً در کوفه بوده از نوفلی شنیده است. نوفلی بعد به ری آمده است. نوفلی خودش بعد به ری آمده است. همین که حدیث زیارت جامعه را نقل می‌کند پسر برادر ایشان است این زیارت جامعه‌ی کبیره پسر برادر نوفلی است که در ری بوده است. نوفلی بعد به ری آمده، احمد برقی می‌آید ری از ایشان نقل می‌کند. این نسخه خیلی در

قم جا نمی‌افتد. روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟

بینید ما تمام این‌ها را گفتیم، تاریخش را هم برایتان روشن کردیم. جغرافیای حدیث و تاریخ حدیث کامل است. محمد بن علی بن محبوب از احمد برقی نقل می‌کند. عادتاً روایت احمد برقی از نوفلی شاذ است در قم، حالا آن زمان. روایت معروفشان ابراهیم بن هاشم است عن النوفلی عن سکونی روشن شد؟ این حدیث‌شناسی این جوری است. نه این‌که این ثقة، این ثقة، این کذا آن را ولش کنید.

یکی از حضار: ثمره‌اش چیست؟ حالا آن موقع شاذ بوده حالا ما چه کارش بکنیم؟

آیت الله مددی: قبول نمی‌کنیم کاری نمی‌خواهد بکنیم. وقتی بزرگانی مثل کلینی و صدوق قبول نکردند ما هم قبول نمی‌کنیم، ما که اصلاً روایت سکونی را قبول نداریم با سکونی مشکل داریم نوفلی که به جای خودش

عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا رَفَعَ إِلَيْهِ، البته مرحوم صدوق در فقیه نیاورده، در مقنعه آورده؛ این هم خیلی عجیب است. جاریتان، عرض کردم کلمه جاریه در لغت عرب گاهی به معنای دختر جوان است، دوشیزه به اصطلاح، گاهی به معنای کنیز، کنیز. ظاهراً اینجا کنیز باشد. دَخَلْنَا الْحَمَّامَ وَ افْتَضَّتْ (اقتضاض به حساب بکارتش را زائل کرد) إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى بِاصْبِعِهَا فَقَضَى عَلَى الَّتِي فَعَلَتْهُ عُقْرَهَا. عُقْرُ حَالاً مرحوم، این جامع الاحادیث در حاشیه نوشته: الْعُقْرُ عَرَشُ الْبَكَارَةِ. بله. الْعُقْرُ بِالضَّمِّ دِيَّةُ فَزَجِ الْمَرْأَةِ إِذَا اغْتَضَبَتْ ثُمَّ كَثُرَ ذَلِكَ حَتَّى اسْتُعْمِلَ فِي الْمَهْرِ. نه، روی همان مال جاریه است. وَ الْعُقْرُ مَا تُعْطَاهُ الْمَرْأَةُ عَلَى وَطْءٍ شُبْهَةٍ. این هم به آن می‌گویند. این خلاف ظاهر است. بیشتر برای همان ازاله بکارت است. فَقَضَى عَلَى الَّتِي فَعَلَتْهُ عُقْرَهَا

این متنی است که مرحوم شیخ نقل کرده است. حالا در کتاب مقنعه آمده رفع الی علی، آنجا هم بود رفع الی علی خیلی دقیق است. یعنی متن کتاب مقنعه همان متن روایت بعینه است، فقط سند نیاورده است. یعنی در کتاب سکونی خیلی دقت کردید؟ در کتاب سکونی دارد عن ابیه ان علیا رفع الیه، این‌ها هم دارند ان علیا رفع الیه. متن دقیقاً متن سکونی را آورده است. لکن خود ایشان در فقیه نیاورده، اعتماد نکرده است.

یکی از حضار: در فقیه اجمالاً آورده. «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي امْرَأَةٍ افْتَضَّتْ بِالْإِدْيَةِ

آیت الله مددی: آها، آن را اجمالاً آورده. دقت کردید؟

رفع الی علی مثله و ذکر نحوه حالا در کتاب جعفریات یعنی اشعث، اشعثیات که ایشان می‌نویسد جعفریات، خوب دقت کنید، این ظرافت کار است. اشعثیات همین را دارد: باسناده عن علی، آخرش یک کلمه زیادی دارد: وَ نَالَهَا بِشَيْءٍ مِنْ ضَرْبٍ. یک کمی هم کتک زد آن زنی که این کار را کرده.

عرض کردیم وقتی حکم کرد به ضمان، یعنی عُقْر، یعنی مهر باید بدهد، این حکم وضعی است. وقتی حکم کرد به کتک و شلاق، این حکم تکلیفی است یا مولوی. هر جا صحبت زندان و شلاق و این‌ها بود، یعنی مولوی. هر جا صحبت ارش و پول بده، یعنی وضعی. فرقی این است. چرا به آن مولوی می‌گویند؟ چون در زمان سابق یعنی حرمت مولا را شکسته است. شکستن حرمت مولا کیفر دارد، جزا دارد. اما ارش نه. می‌خواهد حرمت مولا باشد، تابع واقع است. شما حواستان نبود، در زدی یک سنگی به شیشه کسی خورد، شکست؛ شما ضامن هستید. هیچ حواستان هم نبود.

در متنی که ما داریم الآن از سکونی، فقط حکم وضعی آمده است، حکم مولویش نیامده است: وَ نَالَهَا بِشَيْءٍ مِنْ ضَرْبٍ. این در کتاب جعفریات آمده است. این را هم ما بحث مفصل کردیم، اجمالش را عرض می‌کنم. بحثی است که در باب معاملات، آیا اگر نهی باشد، تکلیفی است، وضعی است، فلان. ما عرض کردیم هر دو ممکن است. مثلاً می‌گوید آقا با شرکت‌های آمریکایی معامله نکنید. ببینید دو جور ممکن است قانون، می‌گوید اگر کسی معامله کرد، آن مال مصادره می‌شود؛ این می‌شود وضعی. اگر این کار را کرد، مال مصادره می‌شود، یک ماه هم زندان می‌شود؛ این می‌شود مولوی.

ما الآن دیگر در قوانین جدید مولوی نمی‌گوییم، می‌گوییم قانونی. حرمت قانون را شکست. در اصول قدیم می‌گفتند مولوی، حرمت مولا را شکست. هنوز در اصول ما تعبیر مولا و عبد می‌کنیم. مولوی. روشن شد آقا؟ الآن می‌گوییم قانونی، تمبر بر قانون، عصیان، مخالفت قانون. نظام قانونی را مخالفت کرد. خود نظام قانونی مخالفت کردن کیفر دارد. یا زندان دارد یا فلان دارد یا مثلاً می‌گویند یک ماه مطبش را پلمپش می‌کنند یا ممنوع‌السفر... این‌ها همه برای مولوی است. اگر گفتند این قدر پول بده، بدلتش را بده، این می‌شود وضعی.

یکی از حضار: آقا خود همین لفظ قانون و این‌ها از کی آمده است؟

آیت الله مددی: از بعد از آمدن قانون. مولا و عبد از اول بوده، از زمان مولا و عبد. روشن شد؟ ما الآن در کتب خودمان تعبیر مولوی می‌کنیم. این تعبیر برای ایام مولا و عبد است، اشتباه نشود. همین الآن هم می‌گوییم مولوی الان من گفتم مولوی چون ذهنیت ما مشوب است الان قانونی.

ببینید پس متنی را که جعفریات دارد، خوب دقت کردید چه شد؟ خیلی لطیف است. در متنی که ما الآن در دو تا کتاب ما، یکی مقنعه، یکی تهذیب داریم، فقط حکم به ضمان است، یعنی وضعی. در جعفریات همین آمده، حکم مولوی هم دارد. یک کمی هم کتکش بدهد. البته ضرب احتمالاً شاید مراد شلاق نبوده است. مثلاً یک تو گوشی به او بزند، این جوری مثلاً. خیلی شلاقی نبوده است.

حالا کدام متن درست است؟ متن سکونی که پیش ماست که مشکل سندی داشته کمی، یا متن جعفریات؟ ببینید در دعائم این طور بوده: عَنْ عَلِيٍّ قَضَى فِي امْرَأَةٍ افْتَضَّتْ جَارِيَةً بِيَدِهَا قَالَ عَلَيْهَا مَهْرُهَا وَ تَوَجَّعَ عُقُوبَةً. مطابق متن جعفریات آمده است. فقط دعائم متنش قانونی تر است: تَوَجَّعَ عُقُوبَةً؛ کیفر. تعبیر کیفر را به کار برد. توجع هم به کار برد، ضرب به کار نبرد. چون ضرب ممکن است با شلاق هم باشد. مثلاً یک تو گوشی به او بزن. لذا من گفتم تو گوشی. یعنی دردناک. وجع، توجع یعنی ایجاد درد کردن. کمی او را به درد بیاورند اما شلاقش نزنند. این زن را شلاق نزنند. درد باشد اما شلاق نباشد. آن هم به عنوان کیفر. یعنی در متن دعائم هم دو تا است: مولوی و وضعی؛ حکم تکلیفی و حکم وضعی. روشن شد؟

لذا عرض کردم این مثال خوبی بود برایتان که متنی گاهی اوقات اگر گیر کردیم، دعائم، چرا؟ چون دعائم معاصر با اشعثیات است، همزمان هستند، در مصر هم هستند. سکونی هم به او رسیده است، از کوفه به او رسیده است.

یکی از حضار: جعفریات که دستش، این اشعثیات دستش نبوده دیگر؟

آیت الله مددی: جعفریات دستش بوده، چرا؟

یکی از حضار: این هم دستش بوده؟

آیت الله مددی: بله، دستش بوده.

یکی از حضار: از آن ازش گرفته؟

آیت الله مددی: معاصرش گرفته است. اصلاً تعبیر می کند در ایضاح: کتب الجعفریه، تصریح می کند، روشن شد؟ این من مثال خیلی به نظرم روشن شد که یک حدیث واحد در این کتاب و آن کتاب با همدیگر مقابله کردیم برایتان.

حالا یک حدیث دیگر هست: «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى». این هم تهذیب منفرداً آورده، فقیه هم دارد. «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ». این طلحه را نگاه کنید غیر از محمد بن یحیی کسی نقل می کند از او یا نه. «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ إِذَا اغْتَصَبَ الرَّجُلُ امْرَأَةً». خوب دقت کنید ظرافت کار. آنجا دو تا کنیز بودند، یکی به دیگری؛ زن بود. این سوال، مرد است. مرد این کار را بکند. دقت شد؟ پس تکرار نیست.

یکی از حضار: روش هم قاعدتاً فرق دارد دیگر.

آیت الله مددی: حالا دیگر خیلی شرح ندهیم.

«إِذَا اغْتَصَبَ الرَّجُلُ أَمَةً»، اسکتوا عما سکت الله، پرده را باز نکنید، مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز، در مجلس ما خبری نیست که نیست، «إِذَا اغْتَصَبَ الرَّجُلُ أَمَةً فَأَقْتَصَّهَا فَعَلَيْهِ عَشْرُ قِيمَتِهَا وَإِنْ كَانَتْ حُرَّةً فَعَلَيْهِ الصَّدَاقُ». این روایت طلحة بن زید است.

دقت کنید یک نکته خیلی لطیفی هست اینجا هم. حالا دیگر وقت گذشت، دیگر چاره‌ای نداریم. شیخ طوسی که در «عُدَّة» گفته علما به روایات سنی‌ها عمل کردند، اسم طلحه آنجا نیست. اسم غیاث بن کلوب هست، سکونی هست و نوح بن دَرَّاج، اسم طلحة بن زید آنجا نیست.

یکی از حضار: آن‌هایی که شیعه هستند را اسم می‌آورد؟

آیت الله مددی: نه، نوح شیعه است اشتباه کرده نوح بن دراج شیعه است چون یخفی امره، خیلی آدم زرنگی بوده است. او قاضی بود. در کتاب خطیب بغداد آمده که او دو سال کور بوده، اما از بس باهوش بوده، نشان نمی‌داده و مردم خیال می‌کردند بیناست و به او مراجعه می‌کردند. بعداً فهمیدند کور است. دو سال کور بوده و خبر نداشتند. خیلی هنر می‌خواهد که یک قاضی که محل مراجعه مردم است، کور باشد و طوری برخورد کند که دو سال نفهمند. مرد واقعاً هنرمند و هنرپیشه است واقعا یک چیز اعجوبه‌ای است این رجل.

علی‌ای حال، در اینجا فقط حکم وضعی را دارد: مهر و عقر. «فَعَلَيْهِ عَشْرُ قِيمَتِهَا». این عَشْر قِیمت، همان عقر است. «وَإِنْ كَانَتْ حُرَّةً فَعَلَيْهِ الصَّدَاقُ». یعنی صداق را باید بدهد، دیگر عَشْر قِیمت نیست. دقت کردید؟ این رَجُل است، آن در موردِ امْرَأَة است.

فقیه هم این را دارد طلحة بن زید همین روایت بعینه، در جعفریات هم این آمده است. این را من چرا خواندم؟ احتمال دارد غیر از کتاب سکونی، کتاب طلحه هم نزد ایشان بوده است. چون این را از سکونی نقل نکردم. معلوم شد چه می‌خواهم بگویم؟ این را اضافه کردند بعد، اصحاب ما این را از کتاب سکونی نقل نکرده‌اند.

آن وقت «قَالَ فِي الرَّجُلِ يَغْتَصِبُ الْبُكَرَ فَيَقْتَصُّهَا وَهِيَ أَمَةٌ قَالَ عَلَيْهِ الْحَدُّ». ببینید، «عَلَيْهِ الْحَدُّ»؛ این حکم مولوی است. یعنی شلاقش بزنند. «وَيُغْرَمُ الْعُقْرُ» که یک‌دهم است. «وَإِنْ كَانَتْ حُرَّةً فَلَهَا مَهْرٌ مِثْلُهَا». مهرش را باید بدهد دیگر در مورد حُرَّة، حد را ذکر نکرده است. در مورد امه دارد. این را جعفریات نقل کرده و خیلی شبیه متن طلحة بن زید است. حالا من یک دو کلمه هم بگویم دیگر حالا خیلی معطل شدید.

مرحوم شیخ در شرح حال او نوشته: «طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ عَامِّيٌّ إِلَّا أَنْ كِتَابَهُ مُعْتَمَدٌ». روشن شد؟ آیت الله خوئی می فرمودند چون «كِتَابُهُ مُعْتَمَدٌ» که معنا ندارد، پس حتماً ثقة بوده است. پس این شهادت است از شیخ به وثاقت طلحة بن زید. ما عرض کردیم کتابه معتمد یک عبارت فهرستی است، اصلاً رجالی نیست. اگر این دو را از هم جدا می کردند، آیت الله خوئی از عبارت فهرستی می خواهند نتیجه رجالی بگیرند؛ این درست نیست.

یکی از حضار: یعنی اگر در فهرست تلقی شود...

آیت الله مددی: کتابه معتمد ربطی به وثاقت شخص ندارد.

یک. دو، آیا این شهادت است؟ این خیلی مهم است. این نکته ای است که کمتر به آن توجه شده. ما عرض کردیم به بعضی عبارات که در کتب رجالی، آقایان تعبد کرده اند. مثلاً گفته اند ما تعبداً می گوئیم شیخ او را توثیق کرده، ایشان ثقة است. ما عرض کردیم اینجا تعبد نیست. این نکته ای که ما می گوئیم، آقایان کلاً ننوشته اند. شیخ نگاه کرده دیده روایتش در کافی هست، روایتش در فقیه هست؛ این روایتش معتمد است به این جهت است پس ما هم وجدانا می بینیم. همان چیزی که شیخ دیده، ما هم می بینیم. معلوم شد که تعبد نیست حالا دیگر غیر از آن، حالا اگر معنایش ثقة بودن باشد، باز هم تعبد نیست. چرا؟ چون خود ما داریم می بینیم. چیزی که خودمان می بینیم، تعبد نیست که.

یکی از اشتباهات، این در رجال زیاد شده است. یعنی مطلبی را نقل می کنند که ما خودمان بالوجدان داریم می بینیم. می خواستم به این توجه کنید. این نکته ی خیلی لطیفی است. چیزی که ما بالوجدان می بینیم دیگر شهادت نیست. کتابه معتمد، نقل کرده اند در کافی هست، در فقیه هست. معتمد یعنی اصحاب قبول کرده اند. خب ما هم داریم می بینیم. احتیاجی به شیخ نداریم. روشن شد؟ این کتابه معتمد شهادت نیست که بعد بگوئیم پس وثاقت هم هست. نه وثاقت هست، نه شهادت.

یکی از حضار: خبر چیست؟

آیت الله مددی: مراجعه کرده و گفته: اصحاب ما به این عمل کرده اند. خب ما هم مراجعه می کنیم و می بینیم اصحاب عمل کرده اند. این که چیزی نیست. این را تا حالا کسی از آقایان نگفته است. این را همه تعبد گرفته اند. شیخ ایشان را توثیق کرده یا شیخ شهادت داده. روشن شد؟

یکی از حضار: چرا تعبد گرفته اند آقایان؟

آیت الله مددی: چون شیخ گفته است. به ذهنشان نرسیده. بنده اگر به ذهنم نرسیده بود که این حرف را نمی‌زدم. این را برای اولین بار ما توضیحش را دادیم. بعضی مطالب، این در رجال خیلی مهم است. بعضی مطالب تعبد نیست. وجدانی است.

یکی از حضار: نه اینها یعنی التفات نداشتند؟

آیت الله مددی: حالا به من چرا سوال می‌پرسید؟ روحشان را احضار کنید و از آن‌ها سوال بفرمایید. از من سوال نفرمایید. این دیگر شده و فعلاً در کتب هست.

یکی از حضار: به نظر حضرتعالی خودمان روایات را نمی‌دیدیم، می‌گفتیم پس شیخ چیزی دیده

آیت الله مددی: که ما ندیدیم، مثل اگر یادتان باشد گفتیم آن عبارت نجاشی که در فهرست، کتاب را نسبت داد، آن تعبد است، چون ما ندیدیم. دقت کردید فرق این دو چیست؟ این که گفت اسماعیل کتاب دارد، همان‌طور که دیروز گفتیم، این تعبد است، چون ما ندیدیم برای اسماعیل کتاب، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم؟ کلام نجاشی را تعبد گرفتیم.

چرا؟ چون ما ندیدیم کسی جداگانه از اسماعیل نقل کند؛ یا از موسی نقل می‌کنند. اما این کلام شیخ را تعبد نمی‌گیریم. چرا؟ چون وجداناً هست؛ در کافی هست، در فقیه هست. کتابش معتمد است، روشن شد؟ کتابه معتمد؛ حتی ایشان در آن روایت دارد که، در آن عبارت عُدَّة دارد در روایت سکونی دارد لما روی عن الصادق آنجا تعبد است امام فرمودند، اسم طلحه هم آنجا نیست. اصلاً اسم طلحة بن زید آنجا نیست، عَامِي إِلَّا أَنْ كِتَابَهُ مُعْتَمَدٌ

یکی از حضار: یعنی همه روایاتش نه، اگر دیگری داشته باشد، فقط این کتاب...

یکی از حضار: نگفت موجود، معتمد یعنی مورد اعتماد است

آیت الله مددی: خوب راست هم می‌گوید ما هم نگاه کردیم دیدیم هست ما هم چیزی نگفتیم که اشکال نکردیم، اشکال به فهم عبارت شیخ ببینید من دیروز آن را گفتم تعبد است، امروز می‌گویم تعبد نیست این می‌خواهیم فرق بگذاریم بینشان چون ما الآن از کتاب اسماعیل به صورت مستقل چیزی نداریم. چون نجاشی گفته، به نجاشی تعبد می‌کنیم. اما شیخ که گفته، تعبد نمی‌کنیم. چرا؟ چون ما وجداناً داریم می‌بینیم. همان چیزی که شیخ دیده، ما هم دیده‌ایم؛ فرقی نمی‌کند.

یکی از حضار: این کلمه معتمد، فاقد دلالت است؟

آیت الله مددی: بله، فاقد ارزش توثیق است. چرا؟ چون وجدانی خودمان است.

یکی از حضار: این امر وجدانی، موجب توثیق نیست که مثلاً این کتاب را آورده اند؟

آیت الله مددی: نه، آن نیست. این فهرستی است، آن رجالی. این که قبول کرده اند، نه... .

پس دو نکته در کلام آیت الله خویی هست: یک، این عبارت رجالی و توثیقی است. دو، این تعبد به کلام شیخ است. نه اولی اش درست

است، نه دومی اش. اولاً این عبارت فهرستی است. ثانیاً وجدانی است، تعبد نیست. خب داریم می بینیم که اصحاب نقل کرده اند. کتابه

معتمد واقعاً. این چه تعبدی است؟ اما در مورد کتاب موسی و اسماعیل گفتیم تعبد است، چون نجاشی گفته و شیخ گفته ما ندیدیم.

روشن شد؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین